

سخنی با خلق های قهرمان ایران

(در مورد جنبش دانشجویی - مردمی ۱۸ تا ۲۳ تیرماه)

چریک فدایی خلق

رفیق اشرف دهقانی

مرداد ۱۳۷۸

خلق های قهرمان ایران!

دروود بی پایان به شما، درود به جوانان مبارز، به شیرزنان و شیرمردانی که قهرمانانه به هر طریق و وسیله ی ممکن با رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری ی اسلامی مبارزه می کنند. سلامی گرم و انقلابی به کارگران و زحمتکشان و سلام به همه ی توده های عزیز و دربند ایران. درود انقلابی به شماهایی که طی جنبش دانشجویی- مردمی اخیر یک بار دیگر و این بار با برجستگی ی هر چه بیشتری نفرت و انزجار بی پایان و خشم انقلابی ی خود را نسبت به رژیم ضد خلقی ی جمهوری ی اسلامی آشکار ساخته و نشان دادید که علارغم همه ی ترندهایی که این رژیم پلید و جنایت پیشه برای تداوم سلطه ی ننگین خود و هر چه بیشتر به بند کشیدن توده های مردم به کار می گیرد، شما همچنان در مقابل آن ایستاده و با روحیه ی رزمنده گی ی قابل تقدیر از هر فرصت و امکانی برای پیش برد مبارزات خود سود می جوئید. شما نشان دادید که ترندها و حيله های گوناگون گردانندگان پلید جمهوری ی اسلامی نتوانسته است در اراده و عزم انقلابی ی شما برای سرنگونی ی این رژیم مذهبی و خدمت گذار منافع امپریالیست ها در ایران کمترین خللی وارد نماید.

آن چه در روزهای ۱۸ تا ۲۲ تیرماه ابتدا در دانشگاه تهران و سپس در دیگر دانشگاه های کشور و به خصوص در تبریز به وقوع پیوست اگر چه یک بار دیگر درجه ی ددمنشی و قساوت یک مشت مزدور وحشی ی حکومتی را نشان داد، که امروز تحت عنوان نیروهای انتظامی، بسیج و سربازان گمنام امام زمان به هر جنایت و رذالتی در حق مردم آزادی خواه ما دست می یازند، این حقیقت را نیز با وضوح به همگان آشکار ساخت که در طی دو سالی که می کوشند در کنار سرنیزه و چماق برای تحکیم ارکان جمهوری ی اسلامی سلاح فریب و ریا را نیز وسیع مورد استفاده قرار دهند، شما فریب دغل کاری و نیرنگ مزدوران جمهوری ی اسلامی را نخورده و به وعده و وعیدهای خاتمی ی مکار دل نبسته بودید. در جریان خیزش انقلابی ی اخیر هشیاری و درجه ای از رشد آگاهی ی سیاسی ی شما به نمایش در آمد و معلوم شد که شما علارغم همه ی هیاهوها و فریادهای دروغین اصلاح طلبی، مدنیت خواهی، توسعه ی سیاسی و غیره، نه نسبت به خاتمی ی مزدور و نه نسبت به دیگر دغل کاران به اصطلاح جناح اصلاح طلب توهمی ندارید و کماکان به درستی به این باورید که تا رژیم جمهوری ی اسلامی بر سر کار است هیچ گونه رفرم و اصلاحاتی که چاره ساز کمترین معضلات و مسایل جامعه ی ایران به نفع توده های وسیع زحمت کش و تحت ستم ما باشد ممکن نیست. به واقع این رژیم به مثابه رژیم مدافع منافع امپریالیست ها و سرمایه داران وابسته ی ایران همان طور که بارها و بارها به اثبات رسانده است جز خشونت و وحشی گری، جز جنایت و رذالت و پستی و آدم کشی هیچ چیز دیگری نمی تواند به مردم ستم دیده ی ایران عرضه کند.

حمله ی انصار حزب الله و نیروهای انتظامی ی تحت فرماندهی ی جیره خواران وزارت اطلاعات و امنیت (یعنی همان ساواک دوران شاه) در نیمه شب به کوی دانشگاه تهران به قدری فجیع و هولناک بود که تنها با آن چه در مورد چگونگی ی حملات مغول ها در تاریخ ایران ثبت شده قابل مقایسه است. دو روز بعد، مزدوران حتا ددمنشانه تر از این به خوابگاه دانشجویان تبریز یورش بردند، "کشتند و سوختند و بردند" آن طور که در مورد مغول ها گفته شده. نه نه، این مزدوران که به آبخور نظام سرمایه داری متصل اند، این ها که در چارچوب سیستم گندیده و سراپا فساد و ارتجاع امپریالیسم جهانی قرار دارند و مأمورند تا ایران را برای سرمایه گذاری های خارجی و ایادی ی داخلی یشان امن و امان سازند، بسیار وحشیانه تر و جنایت کارانه تر از مغول ها رفتار کردند. با رگبار مسلسل به روی دانشجویان آتش گشودند. خوابگاه دانشجویان به خصوص خوابگاه شیرزنان دانشجویان را غرقه در خون ساختند، چه تعدادی را کشتند، چه قدر مجروح به جا گذاشتند! هنوز هم از ترس غلیان خشم توده ها رقم درستی را ذکر نمی کنند. در این بین برملا شد که مجروحینی که دسته دسته توسط مردم به بیمارستان برده شده بودند را از بیمارستان ها ربوده و یک راست به شکنجه گاه هایشان برده اند. چه جنایت ها، چه ننگ و تبهکاری یی که نیافریدند. من هر چه قدر هم از قساوت این بی شرم بگویم کم خواهد بود. مرگ و نیستی بر آن ها باد!

به راستی روزی که اینان و همه ی حکومتیان و سرسپرده گان شان گرفتار آتش خشم انقلابی ی توده ها شوند، چه سرنوشتی خواهند داشت؟ وای بر آن ها! آن کسانی که مردم را به مصالحه و یا حداکثر به گزینش راه های مسالمت آمیز مبارزه دعوت می کنند و دم به دم برای مردم از مضرات "خشونت" سخن می گویند، آیا به این نیز معترفند که رژیم خون خوار جمهوری ی اسلامی همه ی راه های مسالمت آمیز مبارزه را بر روی مردم بسته و به چیزی جز تسلیم برده وار و دست بسته ی آن ها رضایت نمی دهد؟ و تنها خواهان تمکین خفت بار مردم به شرایط نکبت بار و تامل گند و کثافتی است که این ها در خدمت به سرمایه داران وابسته و اربابان امپریالیست شان برای خلق های ما ایجاد کرده اند. مگر جوانان دانشجویی ما، جز آن که سرفرازانه در مقابل زورگویی های رژیم ایستاده و حاضر نبودند در برابر اعمال بی نهایت ارتجاعی و کثیف آن ها سرخم نموده و به نظم ضد خلقی ایشان گردن نهند، به عمل خطائی دست زده بودند؟! مگر دانشجویان در مبارزه ی خود برای کسب آزادی و تأمین حقوق دموکراتیک خویش به خشونت متوسل شده بودند که با چنان خشونت سبعانه ای از طرف سرمداران رژیم مواجه گشتند؟! وقتی جگر گوشه های مردم را در خوابگاه های دانشجویی در نیمه شب با لگد و ضربه ی باتوم هم راه با دادن دشنام های رکیکی که شایسته ی خودشان است از خواب می پرانند، آن ها از پنجره ی ساختمان های دو و سه طبقه به بیرون پرتاب می کنند، خوابگاه ها را به آتش می کشند، رگبار مسلسل بر روی دانشجویان می بندند و غیره و غیره، با چنین اعمال ننگینی چه چیزی ی جز توسل به خشونت را به جامعه ی ما تحمیل می کنند؟ بر این اساس بود که وقتی در تهران مبارزه ی دانشجویان آگاه و انقلابی از صحن دانشگاه به خیابان ها کشیده شد و مورد حمایت مردم واقع گشت و وقتی سیل توده های به جان آمده از مظالم جمهوری ی اسلامی به همراه دانشجویان مبارز در خیابان ها ی منتهی به دانشگاه تهران و خیابان های اطراف بازار به حرکت در آمد، آن گاه در کنار شعارهایی نظیر مرگ بر استبداد و زنده باد آزادی، شعار پرصلابتی در آسمان شهر طنین انداز شد و توده ها یک پارچه فریاد زدند و به فغان در آمدند که: "وای به روزی که مسلح شویم". همین توده ها بودند که با خشم بجا و انقلابی ی خود به هر چه نشان از حکومت طبقه ی حاکم و امپریالیسم داشت یورش بردند. خودروهای نیروی انتظامی را به آتش کشیدند، مراکز دولتی را مورد حمله قرار دادند و در مسیر خود شیشه ی هیچ بانکی را نشکسته باقی نگذاشتند.

در اولین روزهای اوج گیری ی مبارزات دانشجویان و خیزش دانشجویی- مردمی، مرتجعین در جناح به اصطلاح اصلاح طلب ابتدا با همه ی قوا کوشیدند تا سروته غانله ئی که توسط برادران (!) هم کیششان به وجود آمده بود را به هم آورند. آن ها دانشجویان را به بازگشت به خوابگاه های ویران شده شان و به سکون دعوت کردند و هنگامی که با موج خشم و غضب آن جوانان، که خونشان از مشاهده ی آن همه جنایت و رذالت به جوش آمده بود، مواجه شدند به هر تلاش مذبحانه ئی توسل جستند تا از اوج گیری ی مبارزه و رادیکالیزه شدن آن جلوگیری نموده و دامنه ی جنبش را حدالمقدور محدود نمایند. آن ها برای دانشجویان نطق های "غرایی" کردند. نطق هایی که هدف شان کور کردن آگاهی ی انقلابی ی دانشجویان بود و کوشیدند مبارزات آنان را در چارچوب جناح بندی های خودشان و در پوشش ظاهری ی اعتراض به بسته شدن روزنامه ی "سلام" محدود و محصور نگاه دارند، ولی حنای آن ها در نزد دانشجویان مبارز رنگی نداشت. حالا در شرایط جدید این دیگر رئیس و رؤسای تشکل موسوم به "تحکیم وحدت"، که سرشان به قول معروف به خود دم و دستگاه ۲ خردادی ها وصل است، نبودند که به خواهند مسیر حرکت دانشجویان را تعیین نمایند. در این جا حرف حرف دانشجویان آگاه و رزمنده، این فرزندان راستین توده های مردم بود که عمل می کرد. حرف همان هلئی که با جسارت و هوشیاری ی انقلابی نقاب فریب را از چهره ی سخن رانان حکومتی می دریدند و به توده ی دانشجو امکان ابراز نظر واقعی ایشان را نسبت به حکومت می دادند. تحت افشاگری های به جای این دانشجویان بود که جمعیت با شعارهای استعفا، استعفا، بعضی از عناصر فریب کار و دست اندرکاران رژیم نظیر مصطفی معین وزیر علوم و آموزش عالی را مجبور به استعفا از مقام خود کردند. مگر آن همه از قانون گرائی و مدنیت دم نمی زدند، ولی وقتی جمعیت بزرگی خود را به در وزارت کشور رساند و تظلم خواهی نمود، حتا یک مقام این وزارت خانه نیز حاضر به پاسخ گوئی به خواست های دانشجویان نشد و فقط پس از آن که دانشجویان خشم گین درب آهنی ی وزارت کشور را از جای کردند، تاج زاده معاون وزارت در جمع آن ها حاضر شد و در حالی که بنا به

وظیفه‌ی ضدمردمی اش می‌بایست کلیت رژیم جمهوری‌ی اسلامی را از زیر ضربات دانشجویان مبارز خارج سازد، تنها توانست برای آرام کردن دانشجویان خشم‌گین وعده‌های سرخرمنی بدهد. دانشجویان خواستار ملاقات با شخص خاتمی بودند ولی او خود را از دانشجویان پنهان ساخت. اکنون دیگر برای خاتمی شرایط دردناکی به وجود آمده بود. شرایطی که در آن حتی خنده نیز نمی‌توانست تحویل دانشجویان دهد. جنبش توده‌ها او را وادار کرده بود تا نقاب از چهره برداشته و در حالی که برای سرکوب جنبش دندان تیز می‌کرد در رأس شورای امنیت ملی بنشیند و از زبان دبیر این شورا حسن روحانی برای دانشجویان خط و نشان بکشد و آن‌ها را از نیروهای انتظامی بترساند که دانشجویان مبارز و یا به زبان آن‌ها آشوب‌گران را قطعه قطعه یا تکه تکه خواهند کرد.

در روزهای اول، فریب کاران ۲ خردادی هنوز امید بهره‌برداری از جنبش دانشجویی به نفع خود را داشتند ولی طولی نکشید که دریافتند که جنبش بسیار جلوتر از آن چه در تصور آن‌ها بگنجد در حرکت است و آن‌ها به هیچ وجه قادر به مهار آن نیستند. آن‌گاه وقتی مطابق "قانون" جمهوری‌ی اسلامی دانشجویان مجددن مورد تهاجم اراذل و اوباش رسمی‌ی حکومتی قرار گرفتند و نیروهای سرکوب‌گر قانون تمام راه‌های منتهی به دانشگاه را بسته و دانشگاه را در محاصره گرفتند و هنگامی که جنبش دانشجویی با جنبش توده‌ای در هم آمیخت و در خیابان‌ها جاری گشت، این قانون‌گرایان و اصلاح‌طلبان دروغین در محکوم کردن دانشجویان تردیدی به خود راه ندادند و هم‌صدا با دیگر جلادان و جنایت‌کاران حکومتی در جناح دیگر، دانشجویان و دیگر توده‌های جان‌به‌لب آمده از مظالم جمهوری‌ی اسلامی را اخلاص‌گر و آشوب‌گر خواندند. آن وقت رئیس‌جمهور به اصطلاح مدافع زنان و جوانان، جنبش حق‌طلبانه‌ی آنان را "زشت و نفرت‌آور" خواند و در دفاع از نیروهای سرکوب‌گر رژیم با وقاحت اعلام کرد که در جریان آشوب‌ها حتی یک گلوله نیز به سوی مردم شلیک نشده است!

دو سال پیش بنابه مصالح چندی- که از بحث فعلی خارج است - تبلیغات پر سر و صدا و گسترده‌ای به راه انداختند که یا ایهاالاناس بشتابید و در انتخابات همیشه فرمایشی‌ی رژیم شرکت کنید تا خاتمی، که گویا قرار بود ریشه‌ی درخت سست بنیاد رژیم را بزند، از صندوق‌ها بیرون بیاید و بعدن نیز که وی منتخب توده‌ها جا زده شد، به اندکی بحث و ارائه‌ی دلیل و استدلال نیاز بود تا متوهمین نسبت به خاتمی را روشن ساخت که این آخوند نیز همانند سایر آخوندهای مزدور تنها برنامه‌ی خدمت به منافع سرمایه‌داران و وابسته‌ی ایران و امپریالیست‌های خارجی را دنبال می‌کند. در آن زمان لازم بود به کسانی که جهت فرار از مظالم جمهوری‌ی اسلامی می‌خواستند به حيله‌گری‌ها و فریب‌کاری‌های حتی یکی از مهره‌های خود آن جمهوری با خوش بینی بنگرند، با حوصله توضیح داد که خاتمی در ضدیت و دشمنی با توده‌های ما کمترین فرقی با دیگر مهره‌های منفور حکومتی ندارد و تنها تفاوت بین او و دیگر سردمداران حکومت در آن است که وی می‌کوشد بر دست‌های خون‌آلود و کثیف اش و بر پیکر سراپا ارتجاعی اش جامه‌ی مدرن بپوشاند و بر سلاح ریاکاری و فریب توده‌ها بیشتر تکیه کند. حال اما مبارزات قهرمانانه‌ی دانشجویان آگاه و توده‌های به پا خاسته چه قدر سریع پرده‌ی توهمات را دریده و جلادی و خون‌آشامی این موجود حقیر را نیز همانند دیگر گرداننده‌گان جمهوری‌ی اسلامی در مقابل دید همه‌گان قرار داده است. هنوز خون دانشجویان از صحن دانشگاه‌ها پاک نشده، هنوز در حالی که فریادهای مبارزه‌جویانه‌ی آن‌ها در گوش مردم به طور زنده طنین انداز است و شعارهای بسیار پر محتوا و با مسمای آنان نظیر "۱۸ تیر امسال ۱۶ آذر ماست"، یا "آزادی‌ی اندیشه با ریش و پشم نمی‌شه، مرگ بر این حکومت ریش و پشم" در همه جا شنیده شد، این مزدور پست که مردم را نادان تصور کرده ست با وقاحت مطرح می‌کند که این نه دانشجویان بلکه عده‌ای اخلاص‌گر و آشوب‌گر بودند که بر علیه رژیم به پا خاستند. سپس برای این که چنین دروغی را به خورد مردم دهد اعلام می‌کند که گویا در میان بگیر و ببندهای گسترده‌ای که از همان روز هیجدهم تیر ماه به راه انداخته اند تنها تعداد معدودی دانشجو وجود دارد. این سخنان مکمل آن جوسازی‌های بی‌مقدار خامنه‌ای بود که مذبحخانه مردم انقلابی‌ی تظاهرکننده بر علیه جمهوری‌ی اسلمی را عوامل صهیونیسم و امپریالیسم آمریکا نامید. زهی بی‌شرمی! چنین ترفندهایی رسواتر از آن است که به تواند کسی را فریب دهد، به خصوص که توسل به این قبیل ترفندها را از شاه منفور و جلادان و آدم‌کشان دوران سلطنت پهلوی به ارث برده اند، اختراع و ابتکار خودشان هم نیست.

جوانان و نوجوانان ما از پدر و مادرها و بزرگ ترهای خود شنیده و می دانند و بزرگ ترها خوب به خاطر دارند که چه گونه وقتی پاک باخته ترین فرزندان مردم - چریک های فدایی خلق - در دفاع از منافع کارگران، زحمت کشان و همه ی خلق های ستم دیده ایران به مبارزه ی مرگ و زنده گی با رژیم وابسته به امپریالیسم شاه برخاستند، تبلیغات حکومتی مذبحخانه آن ها را خراب کار که گویا از خارج وارد خاک ایران شده اند به مردم معرفی نمود. شاه دروغ می گفت و این گدا صفتان روضه خوان قبرستان ها نیز، که جانشین خلف او می باشند، دروغ می گویند. این ها دانشجویان آگاه و انقلابی را شوب گران غیر دانشجو می خوانند و توده های رزمنده ی به پا خاسته را عمال خارجی. چرا؟ به این دلیل روشن که خود را آماج خشم و نفرت شدید مردم می بینند، به این دلیل که می دانند مردم ایران، همان ها که مبارزات و قیام خونین شان در دوران شاه توسط این مهره های سرسپرده ی امپریالیست ها مورد دستبرد و خیانت واقع گشت، از رژیم جمهوری ی اسلامی بی زار و متفردند. بنابراین وقیحانه دروغ می گویند تا حقایق را لاپوشانی کنند و از این طریق برای خود مشروعیت دست و پا نمایند، تا وقیحانه این طور جلوه دهند که هم در دانشگاه های ایران پایه دارند و هم به طور کلی در میان مردم. گویا به همین خاطر است که " به حضور همیشه در صحنه ی " پاسداران، ارادل بسیجی و نیروهای انتظامی ی ضد خلقی و غیره همیشه نیازمندند!!

من حرف های زیادی دارم که با شما توده های رزمنده در میان بگذارم ولی اکنون اجازه می خواهم که به اهمیت جنبش دانشجویی- مردمی اخیر و درس های مبارزاتی ی نهفته در آن ها بپردازم. بسیار خوب، ببینیم اهمیت جنبش دانشجویی- مردمی اخیر در چه بود و چه درس هائی می توان از آن آموخت!

در تعیین اهمیت این جنبش حداقل سه فاکتور اساسی باید مورد توجه قرار گیرند؛ خصوصیات اصلی جنبش، شرایط و اوضاع و احوال سیاسی ئی که این جنبش در آن به وقوع پیوست و درس ها و نتایج حاصل از آن .

جنبش در ۱۸ تیر از دانشگاه تهران آغاز شد ولی خیلی زود با همراه شدن دیگر دانشگاه ها از حالت منطقه ای خارج شده و خصلت سراسری پیدا نمود. با این حال خصوصیات برجسته ی جنبش در روزهای ۲۱ و ۲۲ تیر، آن هنگام که خیابان ها ی محله های مختلف تهران شاهد تظاهرات دانشجویان و دیگر اقشار و طبقات خلق بود، به منصفه ظهور رسید. اصلی ترین خصیصه ی جنبش دانشجویی- مردمی را می توان در رادیکالیسم آن جستجو کرد. این جنبش همان طور که خود سردمداران رژیم بدان اعتراف نمودند به واقع یک اعلان جنگ از طرف مردم به رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری ی اسلامی بود. در این جا مساله بر سر تحقق این یا آن خواست اقتصادی یا سیاسی در چارچوب نظام موجود نبود. یا صرفن یک بخش از حکومت این یا آن عمل کرد ضد خلقی اش مورد حمله قرار نگرفته بود. در این جا اساس نظام جمهوری ی اسلامی با هر جناح و دسته اش آماج حملات توده ها قرار داشت. این تنها عمود خیمه ی منفور رژیم، یعنی رأس دیکتاتوری ی حاکم و ولی فقیه نبود که توده ها خشم گینانه بر علیه اش شعار می دادند: "خامنه ای حیا کن - سلطنت را رها کن"، بلکه آن ها خواستار سرنگونی ی کل حکومت و تمامیت جمهوری ی اسلامی بودند. "نه" ی راستین و بزرگی که آن ها بارها و بارها در جریان اعتراضات و مبارزات گوناگون شان در دوره های مختلف به رژیم جمهوری ی اسلامی داده بودند، این بار با صدای هر چه رساتر فریاد زده می شد: "حکومت زور نمی خواهیم، آخوند مزدور نمی خواهیم". " مرگ بر این حکومت پر فریب". هر تک شعار مردم در این تظاهرات رادیکالیسم جنبش آنان را نماینده گی می کرد نظیر شعار " دانشجو می رزم، حکومت می لرزد". این فریاد توده ای، که تازه فقط پژواکی از فریادهای پر خشم و کینه ی میلیون ها کارگر و زحمت کش و دیگر اقشار تحت ستم ایران بود، چه لرزه ای بر اندام نحیف حکومتیان انداخت.

خامنه ای را همه دیدند که چه گونه با ذلت و خواری و با صدائی گرفته و از ته چاه بیرون آمده مجبور شد خود را از حمله ی ارادل و اوباش حکومتی به کوی دانشگاه تهران غیر مطلع جلوه داده و آن را محکوم کند و مزورانه از دانشجویان مبارز دلجوئی نماید. دست اندرکاران دیگر رژیم نیز به همین گونه به خود می لرزیدند. از جمله خاتمی با ابراز صریح حمایت از خامنه ای و محکوم کردن مبارزات

مردم تحت عنوان خشونت گرایی تنها هراس زبوانه ی خود را از این جنبش آشکار ساخت. شعارهای " مردم قیام شروع شده، بیست سال سکوت تمام شده " و " وای به روزی که مسلح شویم " با برجسته گی ی هر چه بیشتری عزم توده ها ی به پا خاسته برای نابودی ی قطعی ی حکومت را به نمایش گذاشت. به واقع با توجه به مجموعه ی این خصوصیات، جنبش دانشجویی- مردمی اخیر را می توان یکی از بزرگ ترین جنبش های توده ای بعد از سال ۶۰ نامید.

اهمیت دیگر جنبش دانشجویی- مردمی اخیر در ویژه گی ی شرایطی نهفته است که این جنبش در آن به وقوع پیوست. جنبش در شرایطی شکل گرفت که ظاهر ن تصور می شد رژیم در پیش برد برنامه ای که دو سال پیش با روی کار آمدن خاتمی دنبال می کند کاملن موفق است. خاتمی اگر چه برنامه اقتصادی ی متفاوت از آن چه رفسنجانی تحت عنوان " تعدیل اقتصادی " دنبال کرده بود پیش رو نداشت، در شرایطی به ریاست جمهوری برگزیده می شد که تبلیغات غرب در میانه رو و معتدل جلوه دادن رفسنجانی به سنگ خورده بود. به خصوص که در دادگاهی در آلمان، سران رژیم از جمله خود رفسنجانی را به عنوان دستور دهنده گان قتل های فجیع رستوران میکونوس محکوم شناخته و خبر این واقعه، که به حق باعث آن بود که جمهوری ی اسلامی به مثابه رژیم تروریست و جنایت کار در بین افکار عمومی ی جهان شناخته شود، در رأس اخبار بین المللی قرار گرفته بود. چنین شرایطی مسلمن امپریالیست هائی را که سیاست غارت گرانه ی خود در کشورهای تحت سلطه را تحت نام دفاع از حقوق بشر و دموکراسی و غیره پیش می برند با مشکل ایجاد یا تداوم رابطه ی رسمی و علنی با رژیم جمهوری ی اسلامی مواجه می ساخت که خود مانعی بر سر راه سرمایه گذاری ها و جولان سرمایه های خارجی در ایران بود. بنابراین در جهت تسهیل شرایط استثمار هر چه فزون تر کارگران و زحمت کشان ما و کماکان غارت منابع طبیعی ایران اکیدن لازم بود چهره ی کریه جمهوری ی اسلامی بزک شده و آرایش یابد و به گونه ای دیگر به جهانیان معرفی گردد. خاتمی این وظیفه را می بایست برای غرب به انجام رساند. در صحنه ی داخلی، جمهوری ی اسلامی و حامیان امپریالیست اش خود را وسیعن با خطر خیزش های توده ای مواجه می دیدند. با انفجارهای ناگهانی به خصوص از جانب کارگران و زحمت کشان، نظیر آن چه در اسلام شهر به وجود آمد. در شرایط شدیدن وخامت بار اقتصادی همراه با فشارهای مختلف سیاسی و اجتماعی، که سنگینی ی آن ها به خصوص بر دوش کارگران و توده های رنجبر و زحمت کش قرار دارد، آن ها می دیدند که به رغم به کارگیری ی همه ی شیوه های بربرمنشانه و قرون وسطائی جهت باز داشتن توده ها از مبارزه و علارغم شدت اختناق موجود باز مبارزه در سطوح و صور مختلف ادامه دارد. یک نمونه از آن مبارزات که روحیه ی انقلابی ی نهفته در آحاد جامعه را به طور برجسته نمودار ساخت، مبارزه ی دلاورانه ی کارگران شرکت نفت در ۲۸ بهمن ۷۵ در دوره ی ریاست جمهوری ی رفسنجانی در تهران بود که شرایط سلطه ی شدید اختناق و گسترده گی ی فضای رعب و وحشت، کارگران در مقابل وزارت نفت تجمع نموده و از دولت خواهان رسیده گی به خوست های برحق خود شدند. در آن شرایط دیده می شد که هر حادثه ی کوچک و بزرگی- مثلن آن طور که در واقع پیش آمد، کشته شدن یک جوان دست فروش در موقع فرار از دست مأموران انتظامی در تهران- می تواند بر تجمع توده ای و به تظاهرات آن ها علیه رژیم منجر شود. بارها خود مهره های گرداننده ی رژیم در جریان جنگ و جدال های درونی ی خویش این موضوع را مطرح کرده و آشکار ساخته اند که چه گونه سران رژیم در آن مقطع جامعه را در حالت انفجاری می دیدند. بر پایه ی این مجموعه فاکتورها خاتمی در پی تعقیب سیاست های اقتصادی ی رفسنجانی در رابطه با صندوق بین المللی ی پول و بانک جهانی موظف بود به فضای سیاسی ی کنترل شده ای در ایران دامن زند. رژیم شاه با عدم تحمل حنا احزاب فرمایشی نظیر " حزب مردم و ایران نوین " و تحمیل " حزب رستاخیز " به بخش های مختلف طبقه ی حاکم اعلام کرد همین است و بس، قبول ندارید از کشور خارج شوید. شاه " صدای انقلاب " مردم را بسیار دیر و موقعی که دیگر کار از کار گذشته بود، شنید. ولی این وارثان به حق حکومت شاه نمی خواستند آزوده را دوباره بیازمایند. آن ها از تجربه ی شاه این را آموخته بودند که قبل از این که بگذارند تضادها به چنان مرحله ی حادی برسند که دیگر قابل کنترل نباشند، فضائی برای تعدیل تضادها و بر این مبنا کنترل مبارزات مردم و انحراف آن ها از جهت اصلی به وجود آورند. البته تأکید کنم تا اشتباه نشود که گویا این ها به مردم یعنی کارگران و زحمت کشان و توده های ضد امپریالیست در جامعه فضای سیاسی ئی اعطا کرده اند. نه این طور نیست. وقتی از فضای سیاسی ی کنترل شده صحبت می شود یا همان چیز که خاتمی از آن به عنوان " توسعه ی سیاسی " نام می برد این فقط در رابطه با " خودی "ها یعنی

بخش های مختلف طبقه ی حاکم (سرمایه داران وابسته و نماینده گان سیاسی شان) مطرح است. و الا غیر خودی ها یعنی اکثریت جمعیت ایران کماکان در زیر سلطه ی اختناق و ترور جمهوری ی اسلامی به سر برده و می برند. کافیت به سابقه ی سردبیران و گرداننده گان روزنامه هایی که بعد از ۲ خرداد با ادعای آزادی خواهی و دفاع از به اصطلاح عدالت اجتماعی، جامعه ی مدنی و مدرنیسم و غیره به راه انداخته شده توجه کنیم تا ببینیم چه مرتجعین آزادی کش کثیفی عهده دار کنترل آن به اصطلاح فضای سیاسی می باشند و دریابیم که " توسعه ی سیاسی ی " رئیس جمهور برای آزادی خواهان نیست. برای غیر آزادی خواهان است، برای ضد آزادی طلبان است. روزنامه ی صبح امروز را حجاریان یکی از مسئولین سابق وزارت اطلاعات و امنیت، یعنی یکی از رؤسای شکنجه گران و قاتلین فرزندان مبارز توده ها می گرداند. وی مدت ها نیز در شورای امنیت ملی، امورات جمهوری ی اسلامی را به پیش می برد. در رأس روزنامه ی نشاط، شمس الواعظین یکی از فرمانده هان سابق سپاه پاسداران قرار دارد. گرداننده روزنامه ی خرداد یکی از " خودی " های اسم و رسم دار یعنی عبدالله نوری وزیر کشور سابق خاتمی می باشد. در این فضا البته عجیب نیست که خلخال، جلال معروف و بی سروپای جمهوری ی اسلامی را نیز در صف طرف داران خاتمی می بینیم. مدتی خیر دست گیری و محاکمه ی آخوندی به نام کدیور به عنوان فردی آزادی طلب و مخالف ولایت فقیه در رأس اخبار مطبوعات رژیم قرار گرفت. می دانید چه کسی در مقام وکیل مدافع با ادعای آزادی خواهی از وی دفاع کرد؟ او موسوی تبریزی بود. قاتل صدها تن از فرزندان مبارز خلق. کسی که دستان اش تا مرفق به خون آزادی خواهان آغشته است. او همان کسی است که توسط مزدوران تحت فرمان اش در جوخه اعدام از جمله در قلب پر طپش و سرشار از عشق به آزادی ی روح انگیز گلوله های سربین نشاند و در آن هنگام که مادر رنج دیده ی من در جستجوی جسد خونین دخترش قبرستان های تبریز را زیر پا می گذاشت. همان طور که صدها مادر داغ دیده ی دیگر چنین کردند. خبر آن جنایت را از پشت بلند گوی مسجدی در تبریز اعلام کرد و با دشنام گوئی های بی شرمانه به روح انگیز عزیز و دیگر اعضای خانواده ی ما تمامی کوشید قلب بزرگ مردم آزاده ی ایران را جریحه دار سازد. بلی چنین کسانی امروز در سایه ی فضای سیاسی ی خاتمی ساخته، دستان خون آلودشان را از انظار پنهان می نمایند و بی شرمانه از آزادی و عدالت اجتماعی سخن می گویند. در چنین اوضاعی است که آزادی خواهان واقعی و نویسنده گان مبارز و مترقی که کوشیده اند از فرصت پیش آمده و فضای موجود به نفع آزادی، ترقی و پیشرفت استفاده نمایند دچار سرنوشتی می شوند که می دانیم. بر سر آن ها همان می آید که در دو سال پیش بر سر تعداد کثیری از هنرمندان و نویسنده گان مختلف آوردند: آزار و اذیت رسمی و غیر رسمی ی آن ها. بازداشت ها و جلب شدن هایشان توسط گرداننده گان ساواک رژیم جمهوری ی اسلامی. قتل های مشکوک و پراکنده و قتل های زنجیره ای. در این میان برای آن که معنی ی " توسعه ی سیاسی ی " ادعایی ی خاتمی را خوب به توده ها و روشن فکران مترقی و مدافع منافع مردم تفهیم کنند و به ایجاد هر چه شدیدتر فضای رعب و وحشت در میان آنان دامن زنند، حتا دو تن از اعضای برجسته ی حزب ملت ایران، داریوش و پروانه فروهر را نیز به شکل بسیار فجیع و جلادانه کشته و در خون خود غلطاندند. کسانی را که حتا خودشان هم مدعی نبودند که خواهان نابودی ی نظام حاکم می باشند.

در این جا به نکته ی دیگری باید اشاره نمود و آن تضادهای درونی ی طبقه ی حاکم و صف آرائی ی شدید جناح های درونی ی حکومت در مقابل یکدیگر است. با روی کار آمدن خاتمی این تضادها با عریانی ی بیشتری در مقابل دید همه گان قرار گرفته است. صرف نظر از این که ریشه ی اقتصادی ی این تضادها را چه بدانیم یک واقعیت از دیرباز موضوع جدال های اصلی و مهم جناح های حکومتی بوده است و آن تضاد و اختلاف نظر در شیوه ی حکومت بر توده ها یعنی در چگونه گی ی در بند و اسارت و استثمار نگاه داشتن آن ها و بالنتیجه حفظ سیستم اقتصادی- اجتماعی ی موجود یعنی سیستم سرمایه داری ی وابسته در ایران می باشد. در حالی که تردیدی در این واقعیت نیست که روبنای نظام اقتصادی- اجتماعی ی حاکم بر ایران ورژیمی که برای حفاظت از این نظام بر سر کار می آید، دیکتاتوری ی خشن بوده و چیزی جز آن نمی تواند باشد. جناح های حکومتی در رابطه با حد و حدود این دیکتاتوری و چگونه گی ی تلفیق آن با شیوه های فریب و ریا با یکدیگر اختلاف نظر دارند. در حالی که تأکید جناح یا جناح هایی بیشتر بر سرکوب عریان و بستن شمشیر از رو استوار است. بعضی دیگر بر این عقیده اند که صرف به کار گیری ی چنین روش هایی منجر به انفجارهای اجتماعی و از دست رفتن کنترل اوضاع خواهد شد و در کنار به کار گیری ی شیوه های سرکوب، اتخاذ روش های حيله گرانه و فریفتن توده ها را جهت آرام نگه داشتن آن ها تجویز می کنند. به نظر این دسته در

شرایط فشارهای طاقت فرسای اقتصادی و اجتماعی بر روی مردم که زمینه ساز خیزش های توده ای می باشند با به کارگیری ی شیوه های فریب وریا بهتر می توان به کنترل مبارزات توده ها پرداخته و آن ها را از مسیر واقعی ایشان- یعنی مسیر ضد امپریالیست و ضد سرمایه بودن آن ها- منحرف نمود.

در سال های اخیر هر چه مبارزات توده ها رشد و گسترده گی ی بیشتری یافته است، تضادهای درونی ی حکومت نیز تشدید شده و جناح ها با سراسیمه گی ی بیشتری به جان هم افتاده اند. مثلن به وضوح دیده شد که چه گونه قتل فجیع فروهرها نه فقط به ارعاب توده ها منجر نشد بلکه عاملی شد که خشم و نفرت آن ها را نسبت به رژیم هر چه بیشتر بر افروخت. در چنین شرایطی بود که درخواست مجازات عاملین قتل های زنجیره ای به یکی از محورهای مهم دعوای جناح ها تبدیل گشت و بل اخره کار به چاپ نامه ی سعید امامی (اسلامی) مبنی بر اعمال فشارهای باز هم بیشتر به مطبوعات روزنامه ی سلام وبسته شدن این روزنامه کشید. امری که به نوبه ی خود به توده ها امکان داد از تضادهای حکومتی به نفع خود استفاده کرده وبر علیه کل حکومت به مبارزه برخیزند.

سعید امامی یکی از مسئولین ارشد وزارت اطلاعات و امنیت رژیم بود که وقتی در اثر فشار افکار عمومی مجبور شدند توجیهی برای کشتار نویسنده گان و روشنفکران مبارز و قتل فروهرها دست و پا کنند، در داستانی که ساختند وی را رئیس محفلی ی به اصطلاح خود سر در آن وزارت خانه معرفی کردند که گویا مغز متفکر و طراح قتل های زنجیره ای او بوده است. در رابطه با سود جستن از دعوای جناح ها باید به یاد داشت که پیش از این نیز توده ها مثلن در قزوین نشان داده بودند که به خوبی قادر به استفاده از تضادهای دشمن به نفع خود می باشند. اما قبل از این که کار به این جای باریک برسد، تصور همه ی جناح های حکومت بر آن بود که سیاستی که توسط خاتمی یا به نام او به پیش برده می شود کاملن موفق به فریب توده ها و هرز بردن انرژی ی مبارزاتی ی جوانان به خصوص در دانشگاه ها شده است. به همین خاطر هم با سرمستی و آسوده گی ی خاطر به دریدن یک دیگر مشغول بودند. رسانه های امپریالیستی تمانن به تأیید خاتمی رداخته و از او چهره ی یک روحانی ی به اصطلاح دموکرات منش و اصلاح گرا و اساسن متفاوت با به قول خود آنان " بنیاد گرایان اسلامی" را ارائه می دادند. خیانت پیشه گان سیاسی، سازش کاران و هم چنین دوستان نادان خلق در همه جا از جمله از طریق رادیوهای خارجی ی فارسی زبان با متجدد و مدرن خواندن خاتمی از او اصلاحات گدائی می کردند و مردم را به دفاع از خاتمی تشویق و به معجزه ی به اصطلاح برنامه های اصلاح طلبانه ی او دل گرم می نمودند. سپس گوئی که خاتمی به راستی در صدد ایجاد یک جامعه ی مدنی در ایران، تأمین آزادی برای زنان، شغل برای جوانان و غیره است این به اصطلاح انتقاد را به او وارد می کردند که در اجرای برنامه هایش (!؟) کند حرکت می کند. بلی درست در چنین شرایطی بود که جنبش قهرمانانه ی دانشجویی- مردمی کاسه کوزه ی تبلیغاتی از این قبیل را شکست و رشته های بافته شده ی دو ساله را پنبه کرد.

این جنبش نشان داد که مردم تحت ستم ایران - آن طور که در طی دو سال جلوه داده می شد و سازش کارانی در عین ادعای مخالفت با رژیم جمهوری ی اسلامی سعی می کردند آن را به باور مردم تبدیل سازند - طرف دار خاتمی نبوده اند. در عین حال رادیکالیسم جنبش نه فقط خاتمی را مجبور ساخت دست خود را رو کرده و هم دلی و هم زبانی ی خویش با خامنه ای و دیگر هم پالگی هایش در جناح به اصطلاح محافظه کار را در جلوی چشم توده ها به نمایش بگذارد بلکه طرف داران ریز و درشت و مویدین علنی و غیر علنی ی او را نیز رسوا نمود.

حال جبهه ی دو خردادی ها و جریانات سیاسی نظیر جبهه ی ملی و نهضت آزادی و غسره که تا دیروز خود را مدافع مردم وانمود می کردند در مقابل مردم ایستاده و به سرزنش آن ها پرداختند که چرا برخلاف مجوزهای " قانونی" و نسخه های رفتاری ئی که این ها می پیچیدند بر علیه کل نظام به پا خاسته اند و تازه دست به خشونت هم زده اند. صد البته در خارج از کشور نیز جبهه ی ضد خلق از چنین قافله ای عقب نماند. از چکمه لیسان اکثریتی علی کشت گرها و فرخ نگه دارها گرفته تا به اصطلاح اپوزیسیون جمهوری خواه رژیم همه گی با

تقیح مبارزات دانشجویان و مردم، تحت عنوان مخالفت با خشونت گرائی بار دیگر دشمنی ی خود را با توده های تحت ستم ایران مورد تأکید قرار دادند.

معروف است که می گویند اگر می خواهید سازش کاران و فریب کاران و اقنع افشا گردند، جنبش توده ها را رادیکال کنید. در این صورت صف آرائی ی طبقاتی تکمیل شده و خود را آشکار خواهد ساخت. در این صورت مثلن در جامعه ی ایران بنا به شرایط اقتصادی- اجتماعی ی معین و اوضاع و احوال کنونی اش همه خواهند دید که کارگران و زحمت کشان و اقشار دوست و همراه آنان در یک طرف و دشمنان شان یعنی مدافعین سیستم و نظم کنونی در طرف دیگر ایستاده اند. این حقیقت را جنبش دانشجویی- مردمی یک بار دیگر به اثبات رساند و تأیید کرد که وقتی توده ها به پا خاستند، دشمنان از هر قسم و رقم در مقابل آن ها متحد شدند و تضادهای خود را موقتاً به فراموشی سپردند و در طرف نیروهای خلقی نیز البته همکاری و هم یاری ی آنان با یک دیگر تجلی پیدا کرد. مثلن در تبریز مردم به هر طریق ممکن به کمک دانشجویان شتافتند، زخمی ها را به بیمارستان رساندند و به شیوه های مختلف دانشجویان را از دست دژخیمان حکومتی فراری می دادند. یا در تهران در آن روزهای متلاطم، مردم در محله های اطراف دانشگاه به عمد درهای خانه ی خود را برای پناه گرفتن دانشجویان باز گذاشتند. چه قدر غذا و نوشابه برای دانشجویان متحصن برده شد. چنین صحنه های زیبایی حتا برای کسانی که دست اندرکار انجام آن بودند باور نکردنی بود. همه ی اسن ها بیان گر صف آرائی ی مردم در مقابل دشمنان شان بود. این واقعیت از جنبه های دیگر، درسی به خصوص برای آن دسته از نیروهای سیاسی ی چپ و یا به ظاهر چپ که بیش از حد روی تضادهای درونی ی حاکمیت تأکید ورزیده و در اهمیت آن برای جنبش توده ها اغراق می کنند، در خود نهفته دارد. چنان کسانی قاعدتن تحت عنوان کوشش برای تشدید تضادهای درونی ی حکومت، توده ها را به طرف داری از این یا آن جناح حکومتی و یا اگر تخفیف داده شود به سکوت در مقابل یک جناح دعوت می کنند و این طور جلوه می دهند که گویا با این شیوه می توانند حکومت را به عقب نشینی و دادن امتیازاتی به مردم و ادار نمایند. ولی مروجین چنان ایده و تفکراتی به این ترتیب تنها توده را از مبارزه باز می دارند و به واقع تمکین خفت بار به مظالم رژیم را به آن ها توصیه می کنند. اتفاق جنبش اخیر با وادار کردن دشمنان به عجز و لایه در مقابل مردم، صحت آموزش دیگری را تأیید کرد: این قدرت جنبش دانشجویی- مردمی بود که مزدوران حکومتی از خامنه ای و یزدی و صانعی و اردبیلی گرفته تا خاتمی را به " غلط کردم گفتن " و یا اگر عبارت ادبی ی این مفهوم گفته شود به عذرخواهی از دانشجویان وادار کرد. خامنه ای به عنوان رأس هرم دیکتاتوری که از ارسال اوباشان و طفیلی های حکومتی به دانشگاه ها می خواست رژیم را در ذهن توده ها قدر قدرت جلوه دهد با خیزش توده ها کارش به آن جا کشید که اقرار نمود که توده های به پا خاسته هر جا که دست شان می رسد عکس های او را از در و دیوار کنده و پاره می کنند و او را مورد دشنام های خود قرار داده اند و به این ترتیب اعتراف کرد که تا چه حد وی و رژیمی که او در رأسش قرار گرفته مورد خشم و نفرت بی حد و حصر توده هاست.

هر چند که عمر این جنبش کوتاه بود و دشمنان خیلی زود مجدداً به قدرت نمائی در برابر مردم پرداختند با این حال جنبش اخیر با عریان ساختن هراس و وحشت حکومتیان از توده ها که در ۱۸ سال اخیر به چنین وضوح و آشکاری نی دیده نشده بود مهر تأیید بر صحت این آموزش کوبید که نه از طریق سازش کاری و مماشات بلکه تنها از طریق مبارزه است که می توان تضادهای حکومتیان را تشدید نمود و از این طریق است که می توان دشمن را دچار ضعف و زبونی ساخته و او را به عقب نشینی در مقابل توده ها وادار ساخت. این جنبش هم چنین خط بطلان بر آن تبلیغات زهر آگینی کشید که مدعی بودند مردم ایران از انقلاب خسته شده و خواهان انقلابی دیگر نیستند. ادعا می کردند که مردم صرفن تغییراتی و اصلاحاتی در چارچوب همین نظام را می طلبند. نه سرنگونی ی جمهوری ی اسلامی بلکه صرفن استحالته ای در درون آن را خواهانند.

چنین سخنانی که در اصل ورد زبان رسانه ها و بلندگوهای امپریالیستی بود و توسط مشتکی از مخالفین استحالته چی رژیم، ورشکستگان سیاسی ی مختلف و بخشی از سلطنت طلبان اشاعه می یافت تنها به این اعتبار ممکن بود باعث فریب و یا گیج سری ساده اندیشانی شود که

دیکتاتوری ی خشن امپریالیسم حاکم مانع از ابراز آزادانه ی خواست ها و نظرات مردم ایران است. در فضای اختناق البته می شود همه گونه اتهامی به توده ها وارد کرد که ظاهر ن به آسانی نیز قابل طرد نیستند. حال اما جنبش دانشجویی- مردمی محکی برای سنجش صحت و سقم آن تبلیغات گردید و درست در نقطه مقابل تبلیغات مغرضانه ی نیروهای ضد خلقی آشکار ساخت که مردم ایران به هیچ استحاله ای در رژیم جمهوری ی اسلامی اعتقاد ندارند و قاطعانه جز به سرنگونی ی رژیم جمهوری ی اسلامی نمی اندیشند. جنبش پتانسیل واقعن انقلابی ی مردم را به نمایش گذاشت. پتانسیل عظیم آنان برای ایجاد یک تحول بزرگ در جامعه را تنها با یک چنان انرژی و خواست مسلم برای انقلاب و دگرگونی امکان داشت در مقابل رژیم هاری که حتا در موارد غیر سیاسی کمترین تنبیه و مجازات گردانندگان اش، شلاق زدن، قطع انگشتان دست و پا، سنگ سار و این قبیل شیوه های بربرمنشانه است، قد برافراشت. توجه کنید که این ها حالا دیگر به چنان درپوزه گی افتاده اند که ساواکی های به اصطلاح گمنام امام زمان شان را با همان لباس شخصی مجهز به مسلسل کرده و در خیابان ها ول می کنند تا به این ترتیب چشم مردم را ترسانده و به گفته ی خامنه ای آن ها را " سرکوب و منکوب" نمایند. اگر کسی به این واقعیت ها خوب توجه کند خواهد دید که تنها مهار آن درجه از پتانسیل انقلابی در مردم، تنها سرکوب آن حد از قاطعیت برای انقلاب در توده هاست که ضرورت چنین دیکتاتوری ی عنان گسیخته و وحشیانه ی حاکم بر جامعه ی ایران را توضیح می دهد. در این جنبش حتا نشان داده شد که مردم دشمنان شان را نیز خوب می شناسند. آن ها نه فقط اتومبیل های نیروهای سرکوب گر را آتش زدند، به مقر بسیج (در اصفهان) حمله کردند بلکه شیشه های بانک ها را نیز شکستند! راستی چرا چنین چیزهائی مورد حمله قرار گرفتند؟ هم اکنون چریک فدائی ی خلق رفیق پویان کبیر را در ذهن خود مجسم می بینم. روزی که در خانه تیمی مان در تهران یکی از ۱۳ اعلامیه ای که برای اولین بار امضای چریک های فدائی ی خلق در آن ها قید شد را برای تایپ و چاپ آن به من داد. عنوان اعلامیه این بود: " بانک ها چرا و به دست چه کسانی مصادره می شوند؟" و در آن نقش بانک ها به عنوان ارگان های امپریالیستی ی استثمارگر توضیح داده شده بود. در اعلامیه های دیگر نیز به همین ترتیب ارگان های ضد مردمی مورد توضیح و افشاکری قرار گرفته بودند. می بینید در آن زمان چریک های فدائی ی خلق به مثابه ی پیشاهنگان توده ها خود را موظف به شناساندن ارگان های امپریالیستی به مردم و توضیح دلایل حمله ی خود به مراکز مختلف دولتی می دیدند. مردم در قیام عظیم ۲۱ و ۲۲ بهمن، خود نشان دادند که درس های پیشاهنگان شان را آموخته اند و امروز در حالی که نسل جوان از تجربه و شناخت نسل پیش از خود سود جسته و با آن در آمیخته است نشان می دهد در کجا ایستاده است. راستی چه فاصله ی بزرگی بین آگاهی ی مردم ما در آن زمان و آگاهی و شناخت آنان در امروز وجود دارد.

با این حال باید اذعان کرد که بین آگاهی ی انقلابی ی امروز مردم ما و آگاهی ئی که باید کسب کنند تا قادر به تحقق اهداف و خواست های مبارزاتی ی خود گردند، فاصله وجود دارد. یکی از بزرگ ترین ضعف های انقلاب به انجام نرسیده ی قبلی آن بود که مردم در حالی که برای نابودی ی نظام ضد خلقی ئی که رژیم شاه آن را نماینده گی می کرد قاطعانه به پا خاسته بودند ولی هنوز شناخت درستی از مختصات و مشخصات نظامی که می بایست جانشین رژیم شاه و نظام سرمایه داری ی وابسته ی ایران گردد در دست نداشتند. این حقیقت در شعار های آنان در جریان مبارزات ۵۷- ۵۶ قبل از این که تبلیغات امپریالیستی، خمینی را به ماه به فرستد و از او به اصطلاح امام و رهبر به سازند کاملن منعکس بود. منظوم آن شایعه ایست که در میان مردم عامی راه افتاد که گویا مقدس بودن خمینی باعث آن شده که عکس اش در ماه دیده شود. شعار های تظاهرات بیشتر جنبه ی سلب کننده گی داشت تا جنبه ی ایجابی. اتفاقن در تظاهرات اخیر تهران نیز علاوه بر عمر کوتاهش، شعار های زیادی داده شد که همین خصوصیات را داشتند. چه بسیار شعار های مرگ بر حکومت یا مرگ بر این و آن مرتجع حکومتی سر داده شد. در حالی که شعار های ایجابی تقریبن محدود به خواست آزادی و دموکراسی بود. هم چنین در دوره ی شاه پس از آن که پیشاهنگی ی کمونیستی ی چریک های فدائی ی خلق بر قشر های آگاه جامعه شناخته شد و پس از آن که توده ی دانشجو به آن حد با ادبیات مارکسیستی آشنا شد که دریابد تنها با متشکل شدن طبقه ی کارگر و با رهبری ی این طبقه است که انقلاب ایران می تواند به پیروزی دست یابد در تظاهرات دانشجویی شعارهائی نظیر " دانشجو، کارگر پیوندتان مبارک " شنیده می شد. با در نظر گرفتن این واقعیت می توان گفت که رادیکالیسم مبارزات اخیر توده ها بیشتر در نفی و خواست سرنگونی ی رژیم جمهوری ی اسلامی، در آگاهی ی آنان به ضرورت مسلح شدن

در مقابل دشمن و در اقدامات جسورانه و تهاجمی ی آنان به مرکز دشمن، خود را بیان نمود و نه در خواست آنان برای برپائی ی یک رژیم واقع انقلابی و استقرار سوسیالیسم. این نقصی است که خود نمایان گر عدم حضور یک پیشاهنگ واقع کمونیست در جامعه ی ایران می باشد. واقعیتی که ضعف بزرگ ما در مقابل دشمن به شمار می رود. وضعی که بدون بر طرف کردن آن رسیدن به اهداف انقلابی مان ممکن نیست. اما هدف انقلابی کدام است؟ آیا با صرف سرنگونی ی جمهوری ی اسلامی می توان به آن هدف نائل شد؟ امروز اغلب دیدی نادرست از چگونه گی ی به ثمر رسیدن انقلاب ایران به چشم می خورد. نکته ی اساسی ی انحراف، در نادیده گرفتن نقش امپریالیسم در ایران می باشد که امروز حتا بسیار وسیع تر از دوره ی شاه در همه ی شئون اقتصادی، نظامی و سیاسی ی جامعه ی ما نفوذ دارد. هدف انقلاب ایران در درجه ی اول تأمین استقلال، دموکراسی و رفاه توده هاست. ولی رسیدن به این هدف قبل از هر چیز در گرو نابودی ی امپریالیسم در ایران است. به عبارت دیگر سرنگونی ی رژیم منفور جمهوری ی اسلامی همراه با قطع نفوذ امپریالیسم در ایران است که امکان تأمین منافع کارگران و زحمت کشان و دیگر توده های تحت سلطه ی ایران را به وجود خواهد آورد. در این جاست که می بینیم که خیلی ها به نادرست در رابطه با پیروزی ی انقلاب صرفن به سرنگونی ی جمهوری ی اسلامی می اندیشند و بس. همان طور که پیش از این نیز علارغم آگاهی ی مردم از وابسته گی ی رژیم شاه به امپریالیسم این طور جلوه داده شد که گویا با صرف رفتن شاه و سرنگونی ی رژیم سلطنتی بدون این که وابسته گی ی اقتصادی، سیاسی و نظامی ی ایران به امپریالیست ها قطع شود می توان به ایرانی " آزاد و آباد " دست یافت. در دوران شاه وقتی جنبش دموکراتیک و ضد امپریالیستی ی توده ها اوج گرفت، در اوضاع و احوال مشخص جهانی در آن زمان به خصوص با توجه به گسترده گی ی مرزهای همسایه گی ی ایران با شوروی سابق به مثابه رقیب امپریالیست های غرب، در شرایط تفوق ایده های کمونیستی در جامعه و با توجه به پشتیبانی ی بسیار وسیع توده ها از چریک های فدایی ی خلق - هر چند در آن زمان سازمان ما را فرصت طلبان و سازش کاران قبضه کرده بودند- امپریالیست ها از وحشت اوج گیری ی جنبش های مسلحانه ی توده ای آن هم تحت رهبری ی نیروی چپ و در نتیجه از دست دادن منافع آزمندانه ی خود در کشور ما به رفتن شاه رضایت دادند. آن ها در میان روحانیت و آخوندها یاران و یا اگر بخواهیم به کلمات باری مطابق با واقعیتی که بیان گر آنند را بدسیم نوکران جدیدی برای خود دست و پا کردند و در شرایط فقدان یک رهبری ی کمونیستی که تداوم بخش راه چریک های فدایی ی خلق در آن برهه ی حساس باشد، کوشیدند خمینی و دارودسته اش را با حمایت های مادی و تبلیغاتی ی خود رهبر توده ها جا بزنند. به این ترتیب از پشتیبانی ی شاه دست کشیده و مانع از سرنگونی ی رژیم سلطنتی توسط توده ها نشدند. اما سقوط رژیم سلطنتی بدون قطع نفوذ امپریالیسم در ایران منجر به آن گردید که رژیم با ادعاها و شکل و شمایل متفاوت از رژیم شاه، ولی با همان ماهیت وابسته گی به امپریالیست ها، قدرت سیاسی را در جامعه به دست گیرد و در مقابل کارگران و زحمت کشان و همه ی توده هائی که منافع شان با منافع امپریالیست ها در ایران متضاد است، قرار داد. بنابراین قیام بهمین با همه ی عظمت و شکوهی که داشت، قیامی پیروزمند نبود. در این جا بلافاصله جنبه ی دیگری از این واقعیت را نیز باید متذکر شد و آن این که اگر چه قیام بهمین شکست خورد ولی دست آوردهای بسیار با ارزشی با خود به همراه آورد. مثلاً به طور برجسته خیزش توده ها باعث درهم پیچیده شدن طومار عمر رژیم شاهنشاهی در ایران گشت. این امر از این لحاظ که یک شکل ارتجاعی ی حکومت از طرف توده ها طرد شد دارای ارزش و اهمیت تاریخی است و خود بیان گر پیشرفت تاریخی ی بزرگی است. هم چنین می توان به نتایج مبارزات ۵۷-۵۶ در ارتقاء آگاهی ی مردم و در اعتلای روحیه ی رزمنده گی در آنان توجه کنیم. آگاهی و روحیه ای که حتا مصائب، رنج ها و جنایت های جمهوری ی اسلامی در طی ۲۰ سال نتوانسته است آن ها را از بین ببرد. در این جا البته هدف برشماری ی دست آوردهای قیام و مبارزات پیشین نیست، فقط از آن جهت به بعضی از آن دست آوردها اشاره کردم که می بینم امروز عده ای با مطرح کردن این واقعیت درست که جنبش در حال حاضر فاقد یک رهبری ی انقلابی- کمونیستی است و یا به عبارتی که خودشان به کار می برند آلترناتیوی نیست که جای رژیم جمهوری ی اسلامی را بگیرد از آن طرف افتاده و هر نوع جنبش خود به خودی ی توده ها را بی ثمر و غیر مهم می خوانند. بنا به چنین طرز فکری آن ها اهمیت و ارزش جنبش دانشجویی- مردمی اخیر و تأثیر آن بر روندهای آتی ی مبارزاتی را درک نکرده و می کوشند آن را کم رنگ جلوه دهند. ولی واقعیت این است که مبارزات توده ها هر چند به طور خود به خودی و بدون یک رهبری ی انقلابی صورت بگیرد و هر چند کاملن به هدف خود نایل نیاید، تجارب و درس های مبارزاتی ی گرانبهائی با خود به ارمغان می آورد. تجاربی که در روندهای بعدی مبارزه موثر واقع شده و به پیشبرد جنبش یاری می رسانند. اساساً رود

خروشان مبارزات توده ها آن گاه در پهنه ی جامعه جاری می شود که پیش از آن جویبارهای مبارزاتی ی خرد و کوچکی به وجود آمده باشند. به واقع از پیوستن چنین جویبارهایی است که رود خروشان به وجود می آید. جویبار های کوچک و بزرگ، با اهمیت و ثمره ی کمتر یا بیشتر. وانگهی گاه یک حرکت مبارزاتی ی توده ای با چنان سرعتی آگاهی ی انقلابی ی مردم را ارتقاء می دهد که نظیر آن را در مواقع عادی نمی توان شاهد بود. به همین مورد مبارزات اخیر توجه کنید. در عرض چند روز چنان موجب رشد آگاهی ی مردم نسبت به فریب کاری های رژیم گشت که یخ های توهم نسبت به خاتمی در بین بخش های وسیعی از جامعه ذوب شد. حکومتیان دیروز به خود می بالیدند که توانسته اند توسط خاتمی رژیم جمهوری ی اسلامی را مورد تحمل مردم جلوه دهند، امروز مجبورند به هر شگردی متوسل شوند تا بگویند این مردم نبودند که نابودی ی جمهوری ی اسلامی را در خیابان ها فریاد زدند. دیروز در اثر مبارزات توده ها مجبور شده بودند با رسوائی ی تمام به هر دوز و کلکی متوسل شوند تا در توجیه قتل های زنجیره ای داستانی سر هم بندی نمایند. امروز از آن مخلصه نجات نیافته به شر آن گرفتار شده اند که باید به گونه ای مساله ی حمله ی ارادل و اوباش حکومتی به کوی دانشگاه را از گردن خود بیاندازند. آن ها حالا می خواهند آب رفته را به جوی باز گردانند، ولی نمی شود. توده ها این گونه تاریخ می سازند. مسلمان شعله های مبارزات اخیر خاموش نگشته و باز زبانه خواهد کشید. درست است که دشمن موفق شد این جنبش را سرکوب و از تداوم تظاهرات توده ای جلوگیری نماید، اما واقعیت این است که او نتوانسته و هرگز نمی تواند آن شرایط مادی که باعث اوج گیری ی چنان جنبشی بود را از بین ببرد. بر این مبنا جنبش اخیر زمینه ساز جنبش های پیروزمند آینده می باشد.

در آخر باید به یک مساله ی اساسی و بسیار مهمی اشاره کنم. همانطور که می دانیم رژیم در جریان مبارزات اخیر و پس از آن وسیع اقدام به دستگیری ی جوانان مبارز و انقلابیونی نمود که هنوز هم ادامه دارد. باید دانست که هدف از این دستگیری ها صرفن ایجاد رعب و وحشت در میان مردم نیست، بلکه آنها از این امر هدف بسیار مهم دیگری را تعقیب می کنند. هدفشان کشف و از هم پاشی ی تشکل های مبارزاتی است. آنها از شکل گیری ی تشکیلات و اقعن انقلابی وحشت دارند، به همین دلیل در فضای ایجاد شده همچون خرس زخم خورده ای به هر جایی یورش می برند تا مطمئن شوند تشکل های جدی و انقلابی ایجاد نشده و یا اگر در حال شکل گیری اند آن ها را در همان نطفه از بین ببرند. ولی دشمن نیز خوب می داند که اتفاق تجربه ی جنبش اخیر نسل جوان ما را به ایجاد تشکل های انقلابی سوق می دهد. امری که امید می رود یکی از مهم ترین دست آوردهای این جنبش گردد. واقعیت این است که جوانان رزمنده ی ما نیازها و ضرورت های لازم برای پیشروی جنبش توده ها را در عمل آموختند و بی تردید در می یابند که باید با جدیت تمام در جهت ایجاد تشکل های انقلابی گام بر دارند. جنبش به آن ها یاد داد که باید خود را از زیر نفوذ تشکل های رژیم ساخته و آن هائی که در چارچوب تضادهای جناح های حکومتی انرژی های مبارزاتی را به هرز می برند، برهانند و با جدیت تمام در جهت ایجاد تشکل هائی گام بردارند که بتوانند عهده دار پاسخ گوئی به نیازهای واقعی و انقلابی ی جنبش توده ها باشند. در این جاست که باید خطاب به جوانان متعهد و مبارزمان بگویم که با مبادرت به پاسخ گوئی به این نیاز در مقابل شما جوانان چشم انداز وسیع مبارزاتی قرار خواهد گرفت و شما خواهید دید که در جهت انجام وظایف انقلابی تان باید بسیار بیاموزید و خوب عمل کنید. من در این جا فقط روی یکی دو موضوع مهم تأکید می کنم.

همان طور که می دانید امروز تبلیغات زهرآگینی از طرف غرب در سراسر دنیا بر علیه کمونیسم به راه افتاده است. این تبلیغات به خصوص فروپاشی آن چه به نام اتحاد جماهیر شوروی خوانده می شد را دال بر عدم حقانیت کمونیسم جلوه می دهد و تامل می کوشد خط باطل به روی آن ایدئولوژی ای بکشد که رهایی از هر گونه ستم و استثمار و جهل و نادانی تنها در پرتو آن ممکن است، یعنی ایدئولوژی ی طبقه ی کارگر. ولی باید دانست که کمونیسم علم است. علم شرایط رهائی ی طبقه ی کارگر است. بر این اساس هیچ نیروی سیاسی ئی هر چه قدر هم در تحقق ایده آل های انقلابی اش قاطع باشد بدون مسلح شدن به این علم و آموزش جدی ی مارکسیسم-لنینیسم و آگاهی از تجارب جنبش کمونیستی در جهان نمی تواند به طور کاملن مؤثر به امر انقلاب خدمت نماید. بنابراین من در درجه ی اول جوانان مبارزمان، آن هائی

که در کار انقلابی جدی و پی گیرند را به مطالعه و یادگیری ی عمیق مارکسیسم- لنینیسم فرا می خوانم. بدون چنین آموزشی به هیچ وجه نمی توان به خدمت گذار صدیق توده ها و در رأس آن ها طبقه ی کارگر تبدیل شد.

بر خلاف نسل ما، شما جوانان امروز از سابقه ی ثنوریک و تجربی ی غنی ی نسل پیشین خود برخوردار بوده و به خوبی می توانید از آن ها استفاده نمایید. من می خواهم به شما مبارزین کمونیست بگویم که برای انجام وظایف کمونیستی تان حتمن و اکیدن باید به تجارب و آموزش های انقلابی ی چریک های فدایی ی خلق رجوع کنید. مبارزه ی چریک های فدایی ی خلق در سال های ۵۰ بخش برجسته ای از تاریخ جامعه ی ما را تشکیل می دهد، تاریخی که مشحون از افتخار و سربلندی است. تاریخی که با خون و رنج بهترین فرزندان خلق، کمونیست هائی که توأمان صداقت انقلابی با آگاهی ی انقلابی بودند، ساخته شده. از این رو هیچ انسان آزاده و متعهدی که قلب اش حقیقتن برای توده ها و در رأس آن ها طبقه ی کارگر می تپد و جددن خواهان رهائی از قید جهنمی است که توسط امپریالیست ها و سرمایه داران وابسته و رژیم حامی شان جمهوری ی اسلامی در ایران به وجود آمده، نمی تواند نسبت به آن آموزش ها و تجارب بی اعتنا بوده و درس های لازم را آن گنجینه برای پیش روی های آینده کسب نکند. من این را به هیچ وجه به دلیل وابسته گی و علقه های دیرینه و پایدارم به رفقای گران قدر فدائی به بهروزها و صمد ها و کاظم ها و هزارانی دیگر که راه آن ها را پیمودند و به سازمان پر افتخاری که خانه ی من بوده است، نمی گویم. بحث در این جا بر سر یک شیوه ی برخورد علمی نسبت به دوره ای از تاریخ جامعه ی مان و درس آموزی از آن می باشد، نه چیز دیگر.

نکته ی آخری که باید روی آن تأکید ورزم، مبارزه با پلیس سیاسی است. رفیق مسعود احمدزاده در کتاب مبارزه ی مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک در رابطه با شرایط جامعه ی ایران در اواخر دهه ی ۴۰ مفصلن این موضوع را مورد بحث قرار داده است که می تواند منبعی برای درس آموزی باشد. اما من می خواستم به خصوص در رابطه با دست گیری های اخیر بگویم که به هیچ وجه نباید فریب فضای هرج و مرج و بلبشویی را که در حال حاضر در بوروکراسی ی حاکم موجود است را بخورید و از این واقعیت غافل بمانید که تحت دیکتاتوری ی امپریالیستی ی حاکم علاوه همه ی بی نظمی ها و پریشان حالی ها و دسته بندی های حکومتی و غیره، یک ارگان بسیارمنظم و منضبط عمل می کند و آن دستگاه وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری ی اسلامی است. بنابراین مبارزین جدی و پی گیر باید به این امر توجه در خور میزول داشته و راه مبارزه و مقابله ی مؤثر با پلیس سیاسی را باید با در نظر گرفتن همه ی الزامات شرایط موجود بیاموزند و اجازه ندهند دشمن به آسانی بتواند به آنها دست یابد.

حال اجازه دهید به عنوان ختم کلام به این واقعیت اشاره کنم که با توجه به گسترده گی و رشد روز افزون مناسبات سرمایه داری ی وابسته در ایران طبقه ی کارگر ما چه از نظر کمی و چه به لحاظ کیفی به رشد قابل ملاحظه ای دست یافته است. این امر به طبقه ی کارگر امکان می دهد با قدرت هر چه بیشتری مهر خود را بر انقلاب ایران بکوبد. تأمین رهبری ی طبقه ی کارگر در جنبش تنها امید خلق های ایران برای دست یابی به پیروزی است. این واقعیت روشنفکران کمونیست را به برداشتن گام های هر چه استوارتری در انجام وظایف انقلابی ی خود در قبال انقلاب ایران فرا می خواند. بکوشیم خدمت گزار صدیق طبقه ی کارگر انقلابی ی خود باشیم و در راه متشکل کردن این طبقه و تأمین یک رهبری ی کمونیستی در جامعه با شدت هر چه بیشتری عمل کنیم.